

خارج از محدوده تاریخ ایران

نوشتاری از م. ح. اشرف زاده

پیش گفتار

بدون شک کمبود های این نوشتار بسیار زیاد میباشد و نمیتوان آنرا بدون نقص دانست . تاریخ ایران تاریخی وسیع و پر ماجرا میباشد. این تاریخ فراخ از مجموعه اتفاقات دولت ها و ملت ها مهیا شده است ولی کتب تاریخی تنها به تشریح اوضاع حکومتی و سیاسی در هر دوره تاریخی میپردازند. متأسفانه کمتر میتوان تاریخ روزانه و محلی اجتماع را در کتاب های قابل دسترس عام یافت. در این مجموعه کوچک نویسنده تلاش میکند که خواننده را به اتفاقات و حقایق تاریخی که کمتر از آنها بحث میشود آشنا کند. این اطلاعات تاریخی که از دوران پیش از اسلام در ایران شروع شده و به دوره قاجار ختم میشود از منابع قابل تحقیق و اعتماد اتخاذ شده است. یادداشت های زیر به ترتیب تاریخی نوشته شده و از منابع استفاده شده ذکر نام میشود.

تقدیمنامه

تشویق بدون وقفه پدر برای یادگیری و پیشرفت فکری در کنار ترغیب مادر برای نوشتن و به شراکت گذاشتن اطلاعات کسب شده ، مرا به یادگیری و دستیابی به دانستنیها برانگیخته و این انگیزش با اینکه آنها به دیار ابد رخت سفر بسته برای من باقی مانده و میماند. با قبول اینکه آنچه هستم از آنها میباشد ، این نوشته کوتاه را به پدر و مادرم که هر دو اهل کتاب و قلم بودند تقدیم میکنم.



اندازه گیری... روش هخامنشی

تاریخ شناسان دوران هخامنشیان را دورانی با شکوه و ایران را ابرقدرت دنیائی آنروز شناخته اند. نوشته های بسیاری در مورد جهان گشایها و پیشرفت های نظامی و علمی آنها موجود میباشد. اما زندگی روزمره ایرانیان موضوعی میباشد که کمتر به آن توجه شده است.

در این دوران امپراتوری هخامنشی بیش از بیست ملت را در خود جای داده بود و تراکم جمعیت در خطه پارس بسیار زیاد بود. حمید در تارنمای بلاگفا از قول پرفسور هاید ماری کخ در کتاب "از زبان داریوش" میگوید که اسناد و کشف های تاریخی نشان داده که تعداد زیادی روستا و دهکده در اطراف شهر های بزرگ مانند شوش، تخت جمشید و شیراز وجود داشت. پس از شیراز "نریه ایتشیه" شهر نیمه بزرگی حساب میشد که شهر "نیریز" امروز میباشد. بزرگراه ها شهر های بزرگ را به هم میپیوست و برای رابطه شهر ها با آبادی های اطراف نیز از جاده ها مختلف استفاده میشد. بسیاری از کارگران و و پیشه وران در این آبادی ها زندگی میکردند.

حفاری های اخیر نشان داده که کوشک های روستایی بسیار شبیه خانه های شاهی میبودند و از موادی همونوع برای ساختن آنها استفاده میکردند. البته این خانه ها با ابعادی بسیار کوچکتر که با استفاده از موادی که به گرانی موادی که در کاخ ها استفاده میکردند نبود ساخته شده بودند. معمولا این خانه ها دارای یک یا دو اتاق بودند و مانند امروز یک ایوان یا حیاط هم داشتند.

تارنمای ویکی پدیا از هینتس نویسنده کتاب "داریوش و ایرانیان" نقل قول میکند که حدود 770 سال قبل از میلاد پارسیان به انزان یا انشان آمده و واژه های وزن و اندازه ها را از ایلامیان گرفتند. پارس ها به این واژه ها نام های پارسی داده و واحد های تازه ای به آنها اضافه کردند. واحد وزن کرشه (به معنی وزن) 83 و یک سوم گرم بود. بزرگترین واحد وزن تالان نامیده میشد و یک کیلو و 30 گرم حساب میشد.

واحد اندازه گیری طول آرنیش یا ارش خوانده میشد و به گفته فریدریک کرافتر این واحد اندازه گیری را بر پایه اندازه های کاخ های تخت جمشید 36 سانتی متر محاسبه کرده است. آرش شاهی با ارش فرق داشت و در زمان داریوش استفاده میشد. آرش شاهی 48 سانتی متر بود. در آن زمان بجای وزن کردن مواد خوارکی آنها را اندازه می گرفتند. کیل یا پیمانہ ارزش خاصی داشت. هینتس به گفته ویکی پدیا توضیح میدهد که یک پیمانہ 7 لیتر حساب میشد و گریوه معادل با 30 پیمانہ بود.

مالیات در کوزه هائی به نام مریس جمع میشد. مریس چنان مرسوم شده بود که به عنوان واژه وام وارد زبان پارسی در بانکداری شده بود.

هاید ماری کخ در کتاب "از زبان داریوش" بیان میکند که از شواهد تاریخی میتوان گفت که کیفیت بهداشت در خانه های هخامنشی بالا بود بعنوان مثال خانه های شهری همه دارای حمام های قیراندود و دارای فاضلاب شبیبی از لوله های سفالین بودند. در هر طبقه اجتماعی شهروندان رعایت اصول بهداشت را میکردند. تنها تفاوت این طبقات در جنس ابزاری بوده که مورد استفاد قرار میگرفته است. به گفته حمید در تارنامه بلاگفا گزنفون در مورد ایرانیان میگوید: "آثار این تربیت که همانا قناعت در زندگی و توجه مخصوص به تمرین ها و احتراز از تن پروری است هنوز در آنان مشهود است. حتی امروز بین پارسی ها آب دهان به زمین انداختن ، پاک کردن بینی یا دور شدن برای قضای حاجت مقابل چشم دیگران عیب بزرگی محسوب میشود و بدیهی است چنانچه تن به قناعت کامل در خوراک نمی داد یا به کمک تمرینات بدنی، تن خود را آماده و مهیا نمی ساختند، اجرای این آداب عملی نمیشد."



رمز قرون

دوران اشکانیان یا پارت ها که از سال 247 قبل از میلاد شروع شده و در سال 224 میلادی با پیروزی خاندان ساسانیان بعد از 471 سال به پایان رسید، طولانیترین امپراتوری ممتد تاریخ ایران میباشد.

وقایع مردمی دوران اشکانیان به دلیل کمبود منابع تاریخی به صورت معمایی از گفته های تصویری و ضدو نقیض پیچیده در لفافه ابهام درحبابی از حقایق کم رنگ قرار گرفته است.

در این دوره به دلیل پهناور بودن کشور فرهنگ های متفاوتی در هر گوشه از امپراتوری دیده میشود. از فرهنگ پارسی تا فرهنگ یونان و حتی فرهنگ سکا ها را میشود در گوشه و کنار کشور اشکانیان دید. یکی از این اظهار نظرهای متناقض موضوع زنان در دوران اشکانی میباشد.

فیروزی و خان مرادی در " در آمدی بر شناخت زنان در عصر اشکانی" (1393) نشان میدهند که منابع تاریخی مطالب زیادی راجع به این موضوع پیشنهاد نمیکند و تنها اطلاعاتی سطحی و گاه بدور از واقعیت ارائه کرده اند. این منابع صرفا چند تن از زنان درباری، محدودیت های اجتماعی زنان، برخی ازدواج های سیاسی و موضوع ازدواج با محارم را بر ما هویدا میکنند.

بعنوان مثال تارنمای ویکپدا نقل میکند که: "کلیه زن های طایفه زیاد بود بنابراین به یک زن و دو زن قناعت نمی کردند و زوجات متعددی می گرفتند اما آنان را مستور می داشتند حتی در اعیاد و مجالس جشن، ایشان را راه نمی دادند. نجبا در تعدد زوجات و نگاه داشتن صیغه و متعه افراط می کردند. وظیفه نسوان بود که مقیم خانه ها یا چادرها یا آلاچیق ها باشد و با کمال عفت و عصمت راه روند هرگز با اجنبی تکلم نمی کردند و هنگام بیرون رفتن روبند به صورت می بستند و فرق میان زن بیوه و شوهردار نبود. غذاها هرگز با مردها خورده نمی شد و همین که زن از مرد ناراحت می شد، اگرچه شکایت جزئی بود طلاق می گرفت. ژوستن مورخ می گوید اشکانیان زیاده

از حد، متکبر و بی‌حیا و فتنه‌جو و بی‌شرم و مکار بوده و خود می‌گفته‌اند: مرد باید تندخود و صبور و جزا باشد و زن خوشرو و متواضع و مهربان و از صفات این طایفه خودداری و کم‌حرفی می‌باشد".

در حالیکه تارنمای فرهنگ امروز ادعا میکند که "نشانه‌های تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی، از حضور گه‌گاه زنان در گستره سیاست و حکومت‌داری روایت کرده‌اند. یکی از مهمترین زنان در گستره سیاست و حکومت‌داری در دوره اشکانی، کنیزکی رومی به شمار می‌آید که مسیر پیشرفت را به تندی گذراند و در دوره‌ای از حکومت پارتیان در ایران به بانوی نخست حکومت بدل شد"

با اینحال، منابع قابل اطمینانی مانند مقاله پژوهشی فیروزی و خانمرادی (تابستان 1393) وجود دارند که با تکیه به مطالعه و بررسی آثار معتبر علمی و تاریخی نشان میدهند که زنان دوره اشکانی در عرصه‌های مختلف مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، ساسی و هنری حضور داشته‌اند.

ساسانیان به خود می بالیدند که توانستند شکوه از بین رفته هخامنشیان را به ایران باز گردانند. و مردم عادی که شامل سربازان و فرماندهگان ارتش میشد در این راهبرد منتهی سعی خود را میکردند.



اولین موشک های جنگی

بهرام مهران معروف به بهرام چوبین در 28 نوامبر سال 588 میلادی به عنوان سردار لشکر هرمز چهارم پادشاه ساسانی بر علیه خاقان چین در بلخ وارد مبارزه شد. وی به دلیل قد بلند و هیکل لاغرش به چوبین معروف شده بود. بهرام اولین سردار نظامی بود که از موشک های جنگی با استفاده از نفت خام در مبارزه با لشکر چینی ها استفاده کرد. او در زمانی که دستور خویش را از هرمز دریافت کرد در قسمت های جنوب غربی ایران و کناره های خلیج فارس بود. خاقان چین به مرز های شمال شرقی ایران حمله کرده و بلخ را تصرف کرده بود. بهرام با لشکر ایران به سوی شمال راهی شد. تارنمای خبری زردشتیان ادعا میکند که بهرام با استفاده از واحد های آتشبار یا نفت اندازان و نیزه های بلند که به نفت و پرداخته های آن آغشته بودند و قابلیت آتش زدایی داشتند به مقابله با لشکر چین وارد شد. بدستور بهرام نیزه های سربازان ایرانی با پرداخته های نفت (نفت خام) که به آسانی در بییشه های اطراف در روی سطح زمین یافت میشد آغشته شد و در مقابله با لشکر چین با استفاده از پنج سرباز، آن نیزه های آتشین را از روی اسب به طرف دشمن پرتاب میکردند. بهرام 12 هزار جوان بین 30 تا 40 ساله که دارای وزنی معمولی بودند برای ایجاد لشکر انتخاب کرد و به هر کدام از آنها 3 اسب

قوی داده که بتوانند از آنان برای حمله به دشمن استفاده کنند. لشکر 12 هزار نفری او لشکر 300 هزار نفری چین را به آسانی در این مبارزه شکست داد.



نخستین محاکمه سیاسی یک پادشاه

تارنمای پارسیان دژ گواهی میدهد که تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام از احمد تفصلی، ایران در زمان ساسانیان تالیف آرتور کریستین سن و برخی دیگر اثرات تاریخی بیان کرده اند که شیرویه (قیاد دوم) در سال 628 میلادی قدرت را با کمک درباریان از خسرو پرویز گرفته و بر تخت پادشاهی ایران نشست. او، خسرو پرویز، پدر خویش را به زندان انداخت و با اینکه درباریان مایل به کشتن خسرو پرویز بودند؛ شیرویه با مشورت دو تن از دبیران به نام های خرداد برزین و اشتاد پدر خود را به اولین محاکمه سیاسی کشید. این محاکمه به خسرو پرویز اجازه دفاع از خود داد ولی این دادرسی در دادگاه صورت نگرفت و به صورت نامه پرانی انجام شد. شیرویه و دبیران وی نامه ای شامل تمام گناهان خسرو پرویز تنظیم کرده و نزد او فرستادند تا علت زندانی شدنش را به وی یادآوری کرده و به او فرصت دفاع بدهند. شیرویه قلبا حاضر به اعدام پدرش نبود و قصد داشت که بزرگان دربار را با دفاعیات خسرو پرویز قانع کرده تا از قتل او صرف نظر نمایند. تعداد اتهام های که در نامه شیرویه نوشته شده هشت اتهام میباشد که بزرگ دبیران دربار آن نامه را به زندان برد. جواب شاه مخلوع غرور آمیز و بسیار محکم بود. پس از اینکه خسرو پرویز جواب همه اتهامات را داد بزرگ دبیران آن را به دربار شیرویه بازگرداند.

به نظر تارنمای پارسیان دژ اهمیت این دو نامه (نامه اول در واقع ادعانامه‌ای که سران و سرداران از زبان پسر خسرو که بر تخت نشسته نوشته‌اند و نامه دوم دفاع‌نامه که خسرو بدان جواب داده است) برای مطالعه در وضع درونی دولت و ملت ایران در آن دوران از چند لحاظ است. یکی از این لحاظ که این نوشته‌ها حکایت از رویدادی می‌کند که در تاریخ ایران بی‌سابقه و بی‌نظیر بوده است. آنچه که در اینبار بی‌سابقه بوده و برای نخستین بار در تاریخ این سرزمین روی داده، به داوری کشیدن و محکوم کردن شاهی است که به کیفر اعمالی که در دوران سلطنت خود مرتکب شده، اعمالی که آن‌ها را کسانی که وی را به داوری کشیده‌اند، خلاف مصلحت ملک و ملت تشخیص داده‌اند برسد. این امر در تاریخ ایران سابقه نداشته، و به قتل خسرو پرویز یا به تعبیر دیگر به اعدام او اهمیتی بیش از قتل شاهان دیگر داده، و بازتاب گسترده‌ای که این حادثه در تاریخ این دوران داشته و همان هم باعث حفظ این نامه شده است نیز از همین نکته سرچشمه می‌گیرد. و دیگر از این لحاظ که غالب مطالبی که در این نامه‌ها مطرح شده از مسائل مهم جامعه ایرانی در آن دوران بوده، مسائلی که معمولاً در تاریخ‌های مدون به آن‌ها توجهی نشده، آن‌چنان که گویی چنان مسائلی وجود نداشته است. ولی طرح آن‌ها در این نامه که بازتابی از آن محاکمه است نشان می‌دهد که نه تنها این مسائل در جامعه ایران وجود داشته، بلکه تا حدودی شناخته شده هم بوده‌اند، و دولتیان و دست‌اندرکاران آن جامعه هم از آن‌ها آگاه بوده، و از چاره‌اندیشی هم غافل نبوده‌اند. مطرح کردن این مسائل در این نامه نشان‌دهنده تحول و تغییر در تفکر سیاسی و دید اجتماعی در ایران است که تاکنون در مطالعات تاریخی آن دوران مورد توجه قرار نگرفته است در این نامه‌ها از شاه‌چهره‌ای دیده می‌شود که با همه اوصاف و القاب بزرگی که تاکنون داشته ناهمسان است. پیش‌آمدهای کشوری هم به‌گونه‌ای به میان آورده می‌شود که جدای از آیین‌های پیشین است. شاهی که کانون همه قدرت‌ها بوده و دارای فره ایزدی بود، اکنون در جایگاه فردی پاسخ‌گو قرار گرفته که باید برای همه اعمال و رفتاری که در دوران فرمانروایی خود داشته دلایل محکم بیاورد، و معیاری هم که اعمال او را با آن سنجیده می‌شود نیک‌اندیشی (مصلح) ملک و ملت است نه منافع شاه و اطرافیان، و این دگرگونی بنیادی در اندیشه سیاسی و اجتماعی ایرانیان در این دوران است. متن این نامه‌ها در سایت پارسیان دژ به طور کامل در دسترس می‌باشد.



نخستین زنان فمینیست تاریخ

اولین زنانی که در تاریخ به پادشاهی رسیدند پوراندخت و بعد از او آذرمدخت دختران خسرو پرویز ساسانی بودند.

در سال 627 میلادی خسرو پرویز سردار لشکر خود شهربراز را به تیسفون میفرستد. در آنجا شهربراز به علت زورگویی و بیرحمی خسرو پرویز بر علیه او بر پا می خیزد و خسرو پرویز ارتشبد فرخزاد را به مبارزه با او میفرستد ولی او به شهربراز بر علیه خسرو پرویز می پوندد. خسرو پرویز به کشتار سران و اطرافیان خود ادامه داده و پسر خود قباد را به زندان انداخت. به نقل از تارنمای تاریخ پارسی در سال 628 چهار خانواده بزرگ ملاک به رهبری شهربراز، قباد پسر خسرو پرویز را که در زندان بود آزاد می کنند. قباد با کمک آنها تیسفون را فتح کرده و خسرو پرویز را دستگیر کرده و پس از مدت کوتاهی و دادگاهی کردن، بطوری که قبلا گفته شد؛ او را به قتل میرساند. قباد در 28 فوریه 628 میلادی قدرت را به عنوان پادشاه ساسانی به دست میگیرد. قباد بسیاری از سرداران درباری را میکشد تا حکومت خود را بدون مانع شروع کند. وی با امپراطوری رم صلح کرده و زمینهای تسخیر شده را باز میگرداند.

در سال 629 میلادی خشکسالی بزرگی باعث طاعون شده و قباد دوم نابود میشود. به گفته تاریخ پارسی، در 27 آوریل 629 شهربراز به تیسفون حمله کرده و آنجا را تسخیر میکند و به عنوان شاه تاجگذاری میکند. او نیز به کشتار درباریان در آمد. 40 روز بعد در یک جشن درباری وقتی اوسوار بر اسب به باغ کاخ وارد میشود فرخ هرمز نامی با ضربه نیزه او را به قتل میرساند. در 17 ژوئن 629 فرخ هرمز به پوران دخت کمک کرده و او را پادشاه اعلام میکند.

پوران دخت بر خلاف شاهان قبل رفتار دوستانه ای را با درباریان پیش گرفت و بهسازی او در کشور و خارج از کشوری را محبوب کرد. ولی بعد از مدتی به دلیل فشار زیاد مسئولیت رهبری استعفا داد.

پسر شهربراز شاپور شهربراز خود را شاه اعلام کرد ولی بزرگان دربار او را قبول نکردند و آذر میدخت که خواهر پوران دخت بود را بر تخت نشاندند. تاریخ پاریسی ادعا میکند که فرخ هرمز برای رسیدن به هدف های سیاسی خود از آذر میدخت تقاضای ازدواج کرد ولی او قبول نکرد. آذر میدخت با دانش اینکه فرخ هرمز میتواند برای او ایجاد خطر کند با کمک شاوخش نوه بهرام چوبین او را به قتل رساند.

رستم فرخ زاد پسر فرخ هرمز برای انتقام خون پدر به تیسفون حمله کرد و آذر میدخت را بعد از گرفتن تیسفون کور کرد و سپس او را اعدام کرد. رستم فرخ زاد پوران دخت را دوباره به تخت سلطنت باز گردانید. پوران دخت پس از تاجگذاری باعث ایجاد صلح مابین خانواده های سلطنتی شد. متأسفانه بعد از دو هفته از ایجاد صلح به علت بیماری در 3 ژوئن 632 در شهر مدائن فوت کرد.

پس از حمله اعراب به ایران خانواده بنی امیه به حکومت سرزمینی بزرگ و غیر عرب رسیدند. آنها با خشونت و بی رحمی بر سرزمین ایران فرمانروای کردند. خشونت، نا آشنایی با سنت و رسوم ایرانی، و فشار های روزانه به مردم باعث نا خوشنودی و نارضایتی ایرانیان شده بود. این ناخرسندی ها محرک تبلور احساسات مردمی و بوجود آمدن قهرمانان مردمی شد.



نگرانی بنی امیه

ابو مسلم خراسانی (بهزادان)

بسیاری از اطلاعات راجع به ابومسلم خراسانی مبهم هست. آیا او انقلابی سیاسی- اجتماعی بر علیه بنی امیه را رهبری کرد یا اینکه فقط رهبر شورشیان طرفدار عباسیان بود. آیا هوای خلافت خود را در سر داشت و همین باعث نگرانی منصور عباسی و باعث اعدام وی شد و یا برای نجات ایرانیان از دستان بیرحم بی امیه شورش خود را شروع کرد. متأسفانه تاریخ هنوز برای این سئوالات جوابی ندارد.

متولد سال 97 شمسی مصادف با 718 میلادی در اصفهان یا در مرو، بهزادان پسر ونداد هرمزد معروف به ابومسلم خراسانی در چهل سالگی در سال 133 شمسی مصادف با 755 میلادی فوت شد. در دوران بچگی ونو جوانی در کوفه به خانواده ای به نام عجلی بعنوان برده خدمت میکرد. او رهبر انقلاب نظامی بر علیه بنی امیه و بنیانگذار سلسله بنی عباس بود. تارنمای برتانیکا اعلان میکند که تحت دستور ابراهیم امام از بزرگان خانواده عباسیان و برادر دو خلیفه نخست عباسی سفاح و منصور، بهزادان تغییر اسم داده و با نام ابومسلم به خراسان که منطقه جنبش ضد اموی بود رفته تا رهبری این جنبش را بعهده بگیرد. در سال 749 میلادی یا 127 شمسی او قادر به فتح خراسان و مرو شد. در این زمان خراسان مرکز اختلافات قومی شدید بین اقوام محلی بود و پتانسیل بسیار خوبی برای شورش ضد بنی امیه داشت. ابومسلم دعوت خود را بر علیه خلیفه بنی

امیه مروان علنی کرد. به نقل از یوسفی شروع دعوت او به این ترتیب بود که روز عید فطر بدستور ابومسلم نماز و خطبه عید را بر خلاف ترتیب امویان انجام دادند و بعد از آن آتش بزرگی افروخته شد که نشانگر شروع انقلاب ضد امویان بود. بعد از علنی کردن این دعوت در عرض یک شب شصت روستا به او پیوستند. آنها لباس سیاه به نشانه برافراشتن پرچم پیامبر که سیاه بود بر تن کرده و با چوبدستی های که کافرکش نام داشت سوار بر خران خویش که مروان مینامیدند به ابومسلم پیوستند و فرمانداز خراسان را که لشکری برای فرونشاندن شورش ابومسلم فرستاده بود شکست داده و آوازه خود را بلند ساختند. اهالی شهر های دیگر خراسان مانند طالقان و خوارزم که پیش از این راهنمای شده بودند و برای مدت هفت ماه منتظر خبری بودند به آنها پیوستند. برای انتخاب رنگ لباس لشکر عظیمی که به او پیوسته بودند، ابومسلم از غلام خود خواست تا جامه های به رنگ های مختلف بر تن کند و در نهایت بین رنگهای مختلف رنگ سیاه را به دلیل ابهت آن پسندید.

در طول سال 749 میلادی و تا سال 750 میلادی مصادف با 129 شمسی چندین درگیری مختلف بین سیاه جامگان ابومسلم و لشکریان امویه اتفاق افتاد و در نهایت خلیفه اموی مروان به مصر فرار کرده و در آنجا در اوت 750 میلادی مصادف 129 شمسی کشته شد. به نقل از تارنمای بریتانیکا سفاح، به عنوان اولین خلیفه عباسی و بعد از شکست آخرین خلیفه بنی امیه مروان، رهبری خراسان را به ابومسلم سپرد. متأسفانه قدرت نفوذ ابومسلم (بهزادان) در میان ایرانیان باعث نگرانی خلیفه عباسی شده بود. ابومسلم در خراسان شروع به سرپیچی از دستورات دولت مرکزی کرد و نامه های بسیار نیشدار بین او و خلیفه رد و بدل میشد. به گفته جی اچ یوسفی پس از به قدرت رسیدن منصور خلیفه دوم عباسی، ابومسلم در سال 133 شمسی مصادف با 755 میلادی با فرستادن معاون خویش ابواسحاق به دربار تصمیم به بهتر شدن روابط داشت. ولی ابواسحاق فریب خلیفه را که قول های واهی فرمانداری به او داده بود خورد و ابومسلم را برای ملاقات با خلیفه به پایتخت دعوت کرد. ابومسلم این دعوت را پذیرفت و به پایتخت رفت. در آنجا چند نفر برای استقبال وی به خارج از شهر رفتند. منصور همچنین پنج مرد برای کشتن او گزینش کرده بود و آنها در زیر ایوان کاخ پنهان شده بودند و هنگامی که ابومسلم وارد شد شمشیرش را از او گرفته و بالاخره بدستور منصور خلیفه در آنجا به قتل رسید.



نگرانی بنی عباس

بابک خرم دین

بابک در آذربایجان در 1-جولای- 798 میلادی (10 تیر 177 شمسی) بدنیا آمد. پدر و مادر او عبدالله و ماهروبانو فقیر بودند و به کارهای گدای و شیر دادن به بچه های تازه بدنیا آمده مشغول بودند. او در 40 سالگی در سال 838 میلادی (17 دی 216 خورشیدی) تحت دستور معتصم عباسی به دام افتاد و پس از بریدن دست ها و پا هایش اعدام شد.

تارنامه تاریخ ماندگار ما مینویسد که بعد از مرگ پدرش بابک در جوانی به شبانی پرداخت. شخصی به نام جاویدان که رهبر گروه کوچک خرمیان، که بر علیه دولت عباسیان میجنگیدند؛ بود با او آشنا شده و به علت درستکاری و مردانگی وی از او و مادرش خواست که به گروه او بپیوندد. بابک به زودی به خانواده جاویدان بسیار نزدیک شد و تاجایی که همسر جاویدان پس از زخمی شدن و مرگ جاویدان در یک جنگ، به شورشیان اعلام کرد که روح شوهرش به جسم بابک حلول کرده و او باید جایگزین شوهرش به عنوان رهبر شورشیان شود. بابک پس از مرگ جاویدان با همسر او برای محکم کردن موقعیت خودش ازدواج کرد.

به ادعای سعید نفیسی در کتاب "بابک خرم دین" فلسفه و مذهب خرمدینی 30 سال قبل از به قدرت رسیدن بابک در اصفهان شروع شد و طرفدارانی پیدا کرد. اعتقادات این گروه ریشه در دین مزدک داشت. دولت های محلی، گروه معتقد به این مذهب را تحت فشار گذاشتند بطوری که عده زیادی از آنان به طرف شمال و خطه آذربایجان حرکت کردند. قیام اجتماعی- مذهبی خرمدین ها تحت رهبری بابک خرمدین در آذربایجان و خطه غربی دریای خزر به قدرت قابل ملاحظه ای رسید و به مدت 21 سال طول کشید و در این مدت او رهبری شهرک کوچکی به نام بَدْ (با فتحه ب و ضمه ذ) در راه بین مراغه و اردبیل به عهده داشت. به نقل از فلوگل از مجله خاور شناسی آلمان، نفیسی در کتاب "بابک خرمدین" آورده که بر تخت نشستن بابک در بَدْ آیین

خاصی داشت. او پوست گاو تازه کنده گسترده بر زمین روی آن نشست و تکه نانی در شراب داشت و با دسته ای ریحان تاجگذاری کرد. دولت اسلامی مرکزی نه تنها به جنگ های متفاوت با این گروه پرداخته بود بلکه حتی با تبلیغات منفی این گروه را تخطئه میکردند. یکی از تبلیغات منفی پراکنی داستان های بد دینی و زن بارگی و بی احترامی گری دین خرمیان و بخصوص شخص بابک بود.

بعثت موقعیت جغرافیایی شهرک و دژ بزد (این دژ و قلعه در کوه های شمال آذربایجان قرار گرفته بود و به آسانی قابل به دسترسی نبود) حملات مامون و ارتش دولت مرکزی اثری نداشته و بابک قادر بود تا لشکر خلیفه را در چندین برخورد جنگی با استفاده از حيله های جنگ و فرار شکست دهد. بابک با پشتوانه زمین کوهستانی قادر بود که از آمدن مامورین مالیات و حریفان محلی جلوگیری کند. ظهور بابک و ارتقا آذربایجان به کانون شورش موجب ازدیاد داوطلبان و تقویت شورش شد. برخی از این داوطلبان حامیان و نوادگان ابومسلم خراسانی و سایر دشمنان عباسیان بودند. شورش طولانی بابک خرمدین در دوره مامون عباسی شروع شد و تا اوسط دوره معتصم ادامه پیدا کرد.

به گفته نفیسی شورش بابک یک شورش ملی بر علیه اعراب و حکومت عباسیان بشمار میاید با اینکه نوشته های بسیاری از تاریخ نویسان اسلامی همزمان، او را شخصی اوباش و مخالف اسلام و بد دین نشان میدهند. حتی تا جایی رفته که فلسفه خرمدین را به علت اسم آن "دین خوش گذران" نشان داده و طرفداران این فلسفه اجتماعی را مردان زن باز و بی بند و بار تصور میکنند.

بابک در سال 838 میلادی دستگیر شد و به پایتخت فرستاده شد. در زمان ورود به شهر او را سوار بر فیل کرده و سپس در شهر گرداندند. پس از قطع دستان و پاهایش او به دار آویخته شد تا درسی برای دیگران باشد.



حمله به مکانی اشتباه

افشین و بابک

به نقل از نفیسی، افشین سردار دولت حکومتی معتصم خلیفه بنی عباس در سال 837 میلادی محمد بن یوسف را برای مقابله با بابک به آذربایجان روانه کرد. بابک خرمین از طریق جاسوسان خویش شنید که محمد بن یوسف برای جنگیدن با او به طرف آذربایجان حرکت کرده است.

اوسردار لشکر خود شخصی به نام معاویه را برای مقابله با محمد بن یوسف فرستاد. معاویه تصمیم گرفت که بهترین راه برای پیروزی زدن شیخون به لشکر دشمن هست. متأسفانه او در یک حمله شبانه به محل اشتباهی حمله کرد و به مانور های خود ادامه داده و گم شد. در این حال جاسوسان محمد بن یوسف او را از جریان مطلع کردند و با لشکری برای یافتن به راه افتاد. بالاخره محمد بن یوسف معاویه را پیدا کرده و با او وارد جنگ شد. معاویه در این جنگ شکست خورد و دستگیر شده به بغداد فرستاده شد که معتصم او را در آنجا اعدام کرد. در دامنه کوه های غربی آذربایجان شخصی به نام محمد بن بعیث صاحب کاروانسرای بزرگ به نام کاروانسرای شاهی بود.

نفیسی اظهار کرده که چون بابک که در کوه های غربی و شهر بذاقامت داشت با محمد بن بعیث در صلح بود افراد وی از این کاروانسرا برای استراحت و اقامت شبانه استفاده میکردند. بعد از شکست معاویه افشین سردار معتصم به آذربایجان رسید. بابک از رسیدن افشین با خیر شده و لشکری سه هزار نفری تحت فرمان شخصی به نام عصمت برای جلوگیری از افشین روانه کرد. عصمت برای استراحت لشکر در کاروانسرای شاهی دستور اقامت داد.

محمد بن بیعت صاحب این کاروانسرا از نزدیک شدن افشین و سپاه عباسیان آگاه شد. او در آن شب به افسران و سپاهیان و اسبان لشکر عصمت توشه داد و خود عصمت و ده نفر از افسران وی را برای شام دعوت کرده و بعد از مست کردن آنها محمد بن بیعت آن ده نفر افسر را کشته و عصمت را دستگیر کرد. او عصمت را تهدید به کشتن کرد و از او خواست که بقیه سرداران خود را یکی یکی صدا کرده و آنها را با خنجر کشت. چون بازمانده سپاهیان از جریان خبر یافتند همگی گریختند. سپس محمد بن بیعت سرهای افسران عصمت و خود او را به بغداد و پیش معتصم فرستاد و با دستور معتصم سر عصمت بریدند. بعدها افشین قادر به شکست بابک شده و همانطور که توضیح داده شد بابک به در پایتخت بنی عباس اعدام شد.



خاری در چشم عباسیان

مازیار

به ادعای یوسفی، کارن یکی از درباریان قباد پادشاه ساسانی بود که به دلیل رفتار قباد و کشتن درباریان با پسرانش به خطه مازندران (طبرستان) فرار کرد. او در راه به سوی طبرستان کشته شد ولی پسران وی به طبرستان رسیده و در آنجا پادشاهی خود را با ایجاد خانواده کارنوندیان اعلام کردند. مازیار از نوادگان این خانواده هم زمان با بابک خرمدین (حدود سال های دهه 830 میلادی) شورش خود را علیه حکومت بنی عباس شروع کرده و مسئولیت رهبری قیام ایرانیان طبرستان بر علیه معتصم بر عهده گرفت. مازیار پسر و نداد هرمز حدود سال 800 میلادی بدنیا آمد. او بعد از پدرش به سلطنت خاندان کارنوندیان رسید. وی در دوران مامون خلیفه عباسی با خواهش او برای ایجاد روابط بهتر طبرستان با بغداد به اسلام پیوست ولی میلی به این دین نداشت. اسم اسلامی او محمد بود.

مازیار آشکارا شورش خود را علیه دولت عباسی در سال 834 میلادی با شورش کشاورزان بر علیه مسلمان صاحب زمین شروع کرد. او دستور داد که مساجد طبرستان را خراب کرده و بسیاری از مسلمانان را به زندان انداخت. در این زمان مامون در حال جنگ با رومیان بود و فرصتی برای جلوگیری از مازیار نداشت. این وضع تا به قدرت رسیدن معتصم جانشین مامون در 838 میلادی ادامه داشت. در این سال شورش بابک خرمدین به پایان رسیده بود و معتصم توانست نیروی بیشتری برای شکست مازیار متمرکز کند. یوسفی نقل میکند که عبدالله بن طاهر به دستور معتصم لشکری به سمت طبرستان راه انداخت و با کمک خیانت کوهیار، برادر مازیار توانست بدون هیچ نبردی مازیار را دستگیر کرده و به نزد معتصم بفرستد. او در سال 840 میلادی بر اثر 450 ضربه شلاق در گذشت.



تشکل اسطوره ها از داستانهای محلی: رستم و خانواده

فردوسی میگوید:

رستم یلی بود در سیستان

من آوردمش اندر این داستان

به طور مسلم معلوم نیست که داستان رستم و زندگینامه خانواده وی از چه زمانی وارد زبان فارسی شده است. در تارنمای تمدن ما گفته شده است که در متن پهلوی بند هشن از رستم نام برده شده است. داستان های رستم و خاندان او در بین مردم سیستان و زرنگ حتی در دوره ساسانیان رایج بوده و آنرا بازمانده قرن ها قبل از ساسانیان میدانند. با احتمال زیاد رستم از پهلوانان و سرداران زمان اشکانیان بوده که در سیستان قدرت بسیاری داشتند. به ادعای تارنمای تمدن ما حکایت رستم در صدر اسلام بسیار معروف بوده و به وسیله شخصی به نام "نضر بن حارث" در مکه روایت میشد. بنابراین داستان های رستم و خاندان او نه تنها در مشرق بلکه در مغرب ایران هم رواج داشته است.



یعقوب لیث صفار: رایج کننده زبان فارسی

بنابر ادعای تارنمای رشد جدید طبق آنچه تاریخ شناسان حدس میزنند رادمان پسر ماهک یا یعقوب لیث در قریه قرنین یا کارنین در سیستان بین سالهای 218- 219 شمسی مصادف با 839-840 میلادی در خانواده یک رویگر به دنیا آمد. محله قرین جایگاه آخور رخس اسب رستم شناخته شده و این خود افتخاری برای یعقوب محسوب میشود. تحت تاثیر داستانهای زال، سام و نریمان که سالها قبل از شاهنامه فرودسی در سیستان رایج بود، یعقوب پتک و چکش رویگری را کنار گذاشته و شمشیر و سلاح جنگ بدست گرفت. تارنمای رشد جدید ادامه میدهد که یعقوب در آغاز راهزنی را پیشه کرده بود ولی بزودی شیوه مردانگی و عیاری و سخاوت پیش گرفته و گروه کوچکی از عیاران محلی دورش جمع شدند و اعتبار قابل ملاحظه ای بین مردم کسب کرد. او با گردآوری دلاوران محلی و دیگر نقاط ایران با حکمرانان عباسی به جنگ می پردازد و تمامی سیستان و خراسان تا ماورانه و مازندران و گیلان و اصفهان و فارس و کرمان و قسمتی از خوزستان را از تسلط اعراب آزاد میکند. به نقل قول زیاری با فرمان یعقوب تمام نقاط زیر قدرتش زبان عربی را حذف کرده و زبان پارسی را رایج کرد و در دفاتر دیوانی و حکومتی کسی اجازه نوشتن به زبان عربی نداشت. با انجام این کار او راه را برای افراد وطن پرستی مانند فرودسی و مولوی و نظامی و دیگران باز نمود.

داستان کوتاهی از تنفر وی از اعراب حاکم حکایت میکند. زیاری در تارنمای لینکدین میگوید که بعد از به قدرت رسیدن یعقوب در ایران خلیفه بنی عباس که از پیشرفت او می ترسید نماینده ای پیش او میفرستد و میگوید که تمام نقاطی که تصرف کردی از آن تو میباشد به شرطی که مرا به عنوان خلیفه مسلمانان بپذیری. در جواب یعقوب نان و پیاز و شمشیری در سینی گذاشته و آنرا به فرستاده خلیفه نشان میدهد و میگوید: تو یک متجاوز به خاک ایران هستی و در مقامی نیستی که

ملک ایران را به من ببخشی. من یک مسگر زاده ساده ایرانی هستم و خوراک من نان و پیاز هست و ایران به من و ایرانیان تعلق دارد. اما پاسخ من به متجاوزی مانند تو به خاک ایران، هر چند که خود را خلیفه بدانی اگر من جنگ را ببازم به همین نان و پیاز خوردن ادامه میدهم ولی اگر تو ببازی هیچ نخواهی داشت بنابراین یا تسلیم شو و با همین نان و پیاز زندگی ساده را انتخاب کن و زنده بمان یا راه ما با شمشیر خواهد بود.

او در جندی شاپور در پنجم ژوئن سال 879 میلادی مصادف با 18 خرداد 258 شمسی در اثر قولنج فوت میکند و آرامگاه او در نزدیکی شهر دزفول میباشد.



سکه دوره ساجیان

سلسله های گمشده

ساجیان فرمانروایان آذربایجان

در سالهای 889-929 میلادی مصادف با 267-309 شمسی سلسله ساجیان در خطه آذربایجان تا نزدیکی ری حکمرانی میکردند. مجید عمو زین الدینی با رجوع به تاریخ کمبریج میگوید ساجیان دودمان ایرانی بودند و نخست در روستاهای جنیکاکت و سويدک در آسیای میانه سکونت داشتند. در این مناطق مواد اولیه سلاح های آهنین به دست میآمد و در فرغانه ساخته میشد و به سرزمین های دیگر تا بغداد صادر میشد. ساجیان در سده سوم اسلام بر آذربایجان و اران در آسیای میانه فرمان می راندند. پایتخت آنان مراغه و سپس اردبیل بود و از زبان های فارسی و عربی استفاده میکردند. بنیانگذار این سلسله ابوساج دیوداد پسر دیودست بود که کارگذار خلیفه عباسی در سپاه افشین در جنگ با بابک خرمدین بود. او یکی از سرداران لشکر بنی عباس در جنگ علیه مازیار بود و بعدها زیر نظر مستقیم خلیفه معتصم به عنوان والی مکه خدمت کرد.

با اینکه دیوداد که راهدار مکه بود هیچوقت به مقام فرمانروای آذربایجان نرسید ولی بنیانگذار سلسله ساجیان محسوب میشود. محمد افشین پسر دیوداد اولین فرمانروای این خطه و پسر وی دیوداد دوم و سپس ابوالقاسم یوسف فرماندار بعدی بودند. این سلسله در دوران امیران ساجی مخصوصا یوسف در شهرهای مانند اردبیل ، مراغه و بردعه آذربایجان سکه ضرب میکردند که نشانه رونق اقتصادی این دوره در قلمرو آنان بود. برخی از این سکه ها اکنون در موزه پترزبورگ محافظت میشود.

دودمان ساج خطه آذربایجان را از فرمانروائی بنی عباس جدا کرده و دولتی مستقل برای خود داشتند. ابوالقاسم یوسف ساج در سال 917 میلادی با ارتشی هفت هزار نفری، ارتش بیست هزار نفری خلیفه را شکست دادند و نامه ای که در سال 917 نوشته شده است بسیار جالب هست. این نامه از طرف یوسف ساج به خلیفه میباید که در آن رسماً ایالت ری را از حکومت مرکزی مطالبه میکند و درآمد این ولایت را برای استفاده برای اهل بیت حضرت علی مصرف کند. با مرگ ابوالقاسم یوسف برادرزاده او ابولمسافر فتح بن محمد را به جای او به خلافت رسید ولی ابولمسافر در سال 929 میلادی مصادف با 309 شمسی در شورش کشته شد و دوران دودمان ساج به پایان آمد.



منطقه تحت کنترل سلسله شبنکاره و دیگر دودمان های دوران ملوک الطایفی (بنفش)

سلسله شبنکاره (چوپان ها) فرمانروایان فارس و کرمان

طی سالهای 1030 تا 1355 میلادی مصادف با 409 تا 734 شمسی دودمان شبنکاره که نسل و نسب خود را به اردشیر ساسانی میپیوستند به مدت حدود 350 سال در منطقه فارس و کرمان حکمرانی کردند. تعداد خلفای این سلسله پانزده نفر بودند. تاریخ شناسان از این سلسله به عنوان کرد یاد میکنند. رضائیان (1388) بیان میکند که لقب "کرد ها" عنوان فارسی برای شبنان ها و دیگر صحرا نشینان از زبان دوران ساسانیان (فارسی دری) میباشد.

به نقل از علی رضائیان قدیمی ترین اطلاعات تاریخی مستدل درباره کرد های (شبان ها و صحرا نشینان) فارس به دوران ساسانیان باز میگردد و برخی تاریخ شناسان اعتقاد دارند که اردشیر موسس سلسله ساسانی خود از کردان فارس بوده است. شواهد تاریخی زیادی نشان دهنده شورش های مختلف کرد های فارس در زمان حکومت بنی عباس میباشند.

مردی به نام فضلویه از کرد های فارس رهبر یکی از این شورش که بر علیه حاکم آل بویه در فارس مبارزه کرده و با پیروزی او حکومت آل بویه در فارس پایان گرفت. فضلویه سلسله شبانکاره را ایجاد کرده و خود را به عنوان اولین حاکم این دودمان شناخت.

مرکز و پایتخت این سلسله در اطراف داراب کنونی که به نام داراب گرد یا داربجرد شناخته شده بود. بر طبق دانشنامه جهان اسلام (جلد 16) داراب گرد قلعه ای با زمین مدور میباشد که در دور هخامنشی ها ساخته شده و حدود فسا، جهرم، نیریز و لارستان را شامل میشد. ویکی پدا فارسی اعلام میکند که دونالد ویتکم در مقاله خویش در کتاب "تاریخ خلیج فارس از قدیم دوران تا کنون" مینویسد "دارب گرد از کرانه خلیج فارس تا کوه های بلند و فلات ایران ادامه می یافت." ملک اردشیر آخرین حاکم این سلسله در سال 734 شمسی در جنگی با آل مظفر کشته شد و حکومت این دودمان در این خطه به پایان رسید.



قلمرو ایران در زمان سلجوقیان در دوران سلطان ملک‌شاه یکم سلجوقی

حضرت نوح و سلجوقیان

احتمالاً حضرت نوح حدس نمی زد که روزی در آینده دور نسل مستقیمی از او رهبریت یک امپراتوری بزرگ را برای بیش از صد سال به عهد بگیرند. ولی به روایت ویکی پدا به گفته داستان های اسلامی دقیقاً این اتفاق افتاد.

سلسله سلجوق از سال 1037 میلادی تا 1194 میلادی مصادف با 416 تا 537 شمسی حکومت امپراتوری سلجوق ایران را بعهده داشت. آنها از ترکان غز سنی بودند که امپراتوری خود را به امپراتوری های ایران- اوغوز ترک (دمشق و حلب یا آسیای غربی) و سلجوق رم (آسیای صغیر) تقسیم کرده بودند. موسس این سلسله طغرل بیک پسر سلجوق بود که پس از شکست سلطان مسعود غزنوی در نیشابور به تخت نشست.

بنا برگفته حکایات اسلامی از نقل تارنمای ویکی پدا یافت فرزند ارشد حضرت نوح عهده دار خطه مشرق و ترکستان شد. یافت به زبان ترکان به اولجای خان معروف بود. بعد از او دیب یاوقو خان به رهبری مردم این مناطق رسید و او چهار پسر داشت که ارشد آنها قرا خان نامی بود که بعد از پدر به حکومت رسید. این قبیله خود را ترک اوغوز میدانستند و پسر قرا خان اوغوز نام داشت.

اوغوز برای رسیدن به قدرت با پدر و ایل عمو های خود مبارزه کرد و پس از سالیان بر آنها پیروز شده و سپس به جهان گشایی پرداخت. بازماندگان و نوادگان اوغوز (که خود را به عنوان قبیله اوغوز میشناختند) در طی قرن‌ها به جنگ و جدال داخلی و خارجی برای رسیدن به قدرت ادامه دادند. آنها در جامعه های مغول و بعد ها بعد از حمله اعراب در این جامعه ها آمیخته شدند. آنها در طول سالها در این کشور ها و حکومت ها دارای جایگاهی برجسته شده و از موقعیتی ویژه ای برخوردار بودند. در اواخر سده دوم هجری مصادف با هشتم میلادی اوغوز ها راه

مهاجرت به غرب را گرفته و تا کناره های شرق دریای خزر و رود ولگا پیشرفت داشتند. در سالهای بعد، حدود قرن دهم میلادی یا چهارم هجری؛ قلمرو اوغوزها از دریای خزر تا حوزه میانی سیحون ادامه داشت.

تارنمای حکایات اسلامی ادامه میدهد که سلجوق نامی از قبیله اوغوز و تحت نظر بیغوی (رهبر) اوغوزها به سرعت در مقام های نظامی پیشرفت کرد. پیشرفت وی باعث حسادت برخی امیران شده و در نهایت او مورد غضب بیغو قرار گرفته و به اجبار به همراه خانواده اش به سوی جند فراری شد. در آن جا به اسلام پیوست و توانست با زرنگی و همکاری با روسای قبیله های مختلف به رهبری تمام قسمتهای سیر دریا و شهر جند در آید. پس از او یکی از پسرانش به نام میکائیل به قدرت رسید و سپس پسران میکائیل که طغرل بیک و چغری بیک بودند قدرت را گرفتند. طغرل بیک پس از شکست دادن مسعود غزنوی به حکومت رسیده و امپراتوری سلجوق را تاسیس کرد.



قلعه الموت

حسن صباح و زبان های اروپایی

در دوران پر تلاطم قدرت سلسله سلجوقیان حسن صباح مبارز ایرانی بر علیه قدرت بنی عباس و سلجوق مبارزه میکرد. حدود شش سال قبل از شروع جنگهای صلیبیون در شرق خطه مدیترانه ، در سال 496 هجری مصادف با سال 1090 میلادی حسن صباح مرکز مبارزاتش را در دامنه جنوبی دریای خزر درکوه الموت قرار داد.

داستان های بسیاری از واقعی و غیر واقعی در اطراف زندگی حسن صباح گفته شده است و تا مقدار زیادی این داستان ها بصورت تاریخ واقعی قبول شده است. زینالی خامنه و کشاورزی نیا

(1395) در مقاله خود به عنوان " بررسی نحوه مدیریت و رهبری فرقه اسماعیلیه توسط حسن صباح" میگویند که او مذهب شیعه اثنی عشری داشت و اهل ری بود. او در نیشابور به مدرسه رفت و بعد از آن به مصر رفت. در آنجا با نزار که به شیعه هفت امامی اعتقاد داشت و امامت را حق فرزند امام جعفر صادق، اسماعیل، میدانست آشنا شده و مذهب وی را قبول کرد. سپس به ایران بازگشت و مذهب اسماعیلی نزاریان (هفت امامی) را در ایران رایج نمود. به نقل از تارنمای ویکی پدا حسن صباح از علوم مختلف چون فلسفه، هندسه، نجوم و سیاست آگاهی داشت و حداقل دو کتاب "فصول اربعه" و "سیدنا" از نوشته های اوست. او چون شخصی متقاعد کننده و دارای قدرت کلام قوی (متکلم) بود روز به روز بر طرفدارانش افزوده شد. در ضمن او به زبان های لاتین و یونانی آشنای داشت. کتابخانه بزرگ الموت که به دستور حسن صباح ساخته شده بود و دارای کتابهای فلسفه، نجوم، تاریخ، و زبان های اروپایی بود در زمان هلاکو خان مغول از بین رفت. در روش مدیریت او هدف مهم تر از وسیله یا طریق رسیدن به هدف محسوب میشد. آنها بخود اجازه میدادند که با تظاهر و تزویر به سازمان های دشمن رخنه کنند و برای رسیدن به هدف افراد وی اجازه کشتن را داشتند. آنها فقط کسانی را دشمن اصلی اسماعیلیان میشناختند که قتل میسراندند. (زینالی خامنه و کشاورزی نیا 1335).

به نقل از تارنمای تاریخ جنگ آنلاین گروه انقلابی حسن صباح بر علیه اعراب و ترکان سلجوقی شورش کردند. آنها به اسامی مختلف از جمله "حشاشین" یا "اساسین" در زبان های اروپایی و "الموتیان" در زبان فارسی شناخته شده بودند. افراد ارتش او میبایست قوانین قرآن را بدون چون و چرا اجرا کنند. تنبیه اطاعت نکردن بسیار سخت بود. بعنوان مثال بدستور حسن صباح پسرش محمد به دلیل خوردن شراب کشته شد.

بدلیل اینکه حسن صباح دین جدیدی را ترویج داده بود و قصد تشکیل دولتی ایرانی و فارغ از نفوذ اعراب یا ترک داشت، مخالفان زیادی در حکومت های عباسی و سلجوقی داشت. زینالی خامنه و کشاورزی نیا مدعی هستند که حکومت عباسی تبلیغات وسیعی سرشار از دروغ منتشر کرده بودند که هنوز هم این افسانه ها در برخی اوقات به عنوان تاریخ ثبت شده است. به گفته آنها عباسیان حسن صباح را فردی خونخوار و ستمکار دانسته که با استفاده از حشیش هواداران خود را از حال طبیعی خارج کرده و به ترور و امیداشته است. و یا قول رفتن به بهشت که در پشت قلعه قرار داشت به سربازان خود داده بود به شرط اینکه از او اطاعت محض شود. هیچ نوع منبع خاص و معتبری این داستان ها را قبول ندارند.

به دستور حسن صباح زبان فارسی زبان اصلی این گروه بوده و در قلعه الموت بیمارستانی ساخته شده بود که تحت نظر رهبران دینی بود و بطور رایگان بیمار را شفا میداد. به نقل از زینالی خامنه و کشاورزی نیا هر شخص بیماری میتوانست به این بیمارستان مراجعه کرده و بصورت مجانی معالجه شود. آنها دارو های گیاهی در قلعه پرورش میدادند و گیاهان مرهمی و داروی سنتی بفروش میرساندند. در بالا گفته شد که یکی از نام های این گروه "حشاشین" میباشد که در زبان های اروپایی به "اساسین" شناخته شده اند. تارنمای ویکیپدا به نقل از تاریخ شناسان ادعا دارد که اصطلاح حشاش از واژه حشیش به معنای "دارو ساز" یا گیاه شناس ریشه گرفته است. در قرون چهارم و پنجم خورشیدی در ایران دارو فروشان به حشاشین معروف بودند و حتی بازار های به نام حشاشین در برخی از شهر های بزرگ موجود بود. در قرن دوازدهم مارکوپولو و دیگر وقایع نویسان اروپایی و صلیبیون با اعضای فرقه الموتیان برخورد کرده و اصطلاح حشاشین را به آنها موسوم کردند. این واژه حشاشین که در اصل به معنای داروساز بود بعدها در زبان های اروپایی از جمله انگلیسی، ایتالیایی، و لاتین ریشه اصلی آن فراموش شده و به دلیل اینکه وقایع نویسان گروه الموتیان را به عنوان آدم کش شناسایی کرده بود به همین معنی به صورت (assassin) اساسین وارد آن زبان ها شد. امروزه این واژه به کسی گفته میشود که با اهداف و عقاید خاصی که از نظر خود مثبت میباشد به قتل فرد یا افرادی مخصوص در جامعه میپردازد.

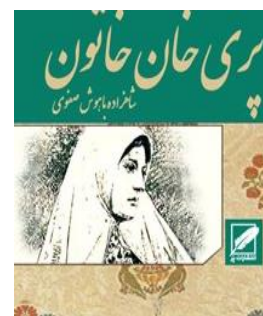


تبلور تاریخ برای ایجاد قدرت

بدون شک خاندان صفویه اثر مهمی در تاریخ ایران داشته و باعث تحولات سیاسی و اجتماعی بسیاری بوده است. با اینکه هنوز برخی تصور میکنند که این خانواده ترک و شعیه بوده که بر ایران چیره شده بودند، تاریخ ایران در تارنمای بلاگ اسکای (1390) ادعا دارد که امروزه در میان پژوهشگران و تاریخدانان این هم رایی باشونده (وجود) است که خاندان صفویه در اصل از کردستان ایران برآمده‌اند. آنها بعدها به آذربایجان رفته و در سده های 5 تا 11 میلادی در اردبیل مستقر شدند. همچنین این نکته باید گفته شود که نیاکان صوفی خاندان صفویه اصالتاً شیعه نبودند آنها اهل سنت و پیرو گروه شافعی بودند. تغییر آیین گروه صوفیان خاندان صفوی به گروه نظامی - سیاسی شیعه‌گرا در زمان نوهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، یعنی خواجه علی آغاز شد. پژوهش های تاریخی احمد کسروی هم نشان دار آنست که این خانواده پیرو گروه شافعی بودند. و آنطور که بسیاری از تاریخ شناسان قبول دارند آنها در اصل آمیخته ای از نژادهای کرد، گرجی و یونانی بودند.

دانشنامه رشد با این نظریه موافقت کرده و نشان داد که امروزه عقیده کلی تاریخ شناسان این است که خاندان صفوی از کردستان ایران آمده اند و بعدها به آذربایجان کوچیده اند و سر انجام در سده پنجم تا یازدهم در اردبیل مقیم شده اند. آنان در این شهر به زندگی عادی و معمولی خویش ادامه داده و کم کم شهرت فضیلت و دیانت آنها بر سر زبانها افتاده و مریدانی پیدا کردند، اما با تولد شیخ صفی‌الدین در سال 650 هجری نام این خاندان مشهور شده و آوازه ای پیدا کرده و آغازی نو یافت. راجر سیوری پژوهشگر جریانهای دوره صفویه میگوید که "براساس نوشتارهای موجود در زمان اکنون، شکی در این نیست که خاندان صفویه به‌طور قطع دارای ریشهٔ ایرانی است نه ریشهٔ ترکی که گاهی بدان خوانده می‌شود. این احتمال وجود دارد که اصلیت این خاندان از کردستان ایران آمده باشد که بعدها به آذربایجان کوچ کرده‌اند. جایی که آن‌ها زبان ترکی

آذربایجانی را از ترک زبانان آنجا فراگرفته و سرانجام در سده یازدهم میلادی در شهر اردبیل جای گزیده‌اند". وبر طبق گفته تارنمای ایرانیکا آنلاین ابن بزاز اردبیلی در کتاب صفوه الصفا نوشته سال 1501 میلادی فیروز شاه زرین کلاه که مردی کرد بوده را به عنوان پدر شیخ صفی الدین شناسای میکند ولی خاندان صفوی برای حفظ قدرت و مشروعیت خود به عنوان شعبه ترک نوشته های ابن بزاز را دست کاری کردند.



زنان صفوی: پیری خان خانم

بعد از حمله مغول و در زمان صفویه، وضعیت عمومی زنان در ایران دستخوش تحول کمتری بوده است. زنان در این دوره از حقوق قانونی، آزادی فردی، ثروت و مالکیت محروم بودند. خانواده‌ها دختران خود را به عنوان هدیه به حرمسراهای شاهان تقدیم می‌کردند تا بتوانند از این طریق به موقعیت اجتماعی و اقتصادی بهتر و یا بالاتری دست یابند. با اینکه در این دوره زنان قدرت زیادی در مسائل اجتماعی و یا سیاسی نداشتند و همیشه تحت نظر مردان زندگی می‌کردند چند زن با قدرت با استفاده از هوش و استعداد خود توانستند که موجب جریانات مهمی در ایران باشند. پریخان خانم یکی از همین زنهای پر قدرت بود. دختر تهماسب یکم و همسرش سلطان آغا خان روسی متولد 28 بهمن 926 مصادف با 17 فوریه 1578 میلادی خواهر محمد خدابنده و اسماعیل دوم نقش بسیار مهمی در تاریخ ایران به عهده گرفت و برای چند سالی عملاً حاکم ایران بود. پریخان خانم در سالهای پایانی سلطنت پدرش تهماسب انفوذ و قدرت بسیاری در دربار داشته و روزانه در مدیریت حکومت دخالت موثری داشت؛ بطوریکه در ایجاد و صورت دادن گروه قزلباشان مهره مهمی بود.

او پس از مرگ پدر نقش بسیار مهمی در مرگ برادرش حیدر میرزا و به قدرت رساندن اسماعیل دوم داشت. قابل توجه است که بدانیم در این مدت به کمک پریخان خانم ایران در هیچ جنگی دخالت نداشته و هیچ نیروی بیگانه به ایران حمله نکرد. برای نخستین بار نماد شیر و خورشید به رنگ طلایی بر روی پرچم ایران سوزن دوزی شده و تا پایان سلسله صفوی از این پرچم استفاده میشد. پریخان خانم در این دوران برای حفظ قدرت اسماعیل و خودش مشغول خونریزی و حذف شاهزادگان صفوی شد. خشونت بی حد و مرز او باعث ناخشنودی بزرگان قوم و امرا گردید و سرانجام منجر به قتل او شد. او همچنین نقش اصلی را درازمیان برداشتن اسماعیل میرزا داشت. پس از بین بردن اسماعیل به برادر نابینای خود محمد خدابنده کمک کرده تا او را به مسند قدرت برساند. از زمان مرگ اسماعیل دوم تا ورود محمد خدابنده به قزوین که حدود چند ماه طول کشید پریخان خانم شخصا امور مملکت را می چرخاند. او امیدوار بود که با به تخت نشستن محمد خدابنده میتواند همچنان در حکومت بماند ولی با نقشه خیرالنسا بیگم همسر شاه محمد خدابنده یک شب در مسیر رفتن به خانه کشته شد.



رابین هود ایران

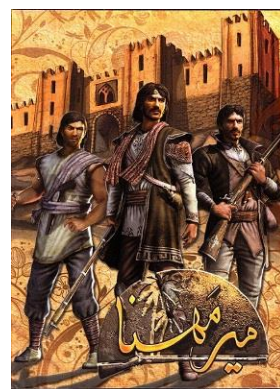
جان ر. پری در کتاب "کریم خان زند" به نقل از تاریخ شناسان میگوید که در سال 1760 میلادی مصادف 1138 شمسی شخصی به نام تقی ذغال فروش در یکی از روستاهای نزدیک کرمان زندگی میکرد. او تیر انداز خوبی با تفنگ سرپر بود. هر زمان که ذغال برای فروش از دهکده خود به کرمان میبرد در راه کمی پرنده و حیوانات دیگری را برای فروش در کرمان شکار میکرد.

روزی آهوپی را شکارکرد و به عنوان هدیه به حکمران کرمان خدامراد آنرا به کرمان برد. خدامراد حکمرانی سخت قلب و ظالم بود و از کشتن مردم و زورگویی باکی نداشت. آنروز تقی ذغال فروش با آهوپی که شکار کرده بود وارد شهر شد و بسوی قلعه خدامراد رفت. سربازان و نگهبانان قلعه جلوی تقی را گرفته و آهو را از او گرفتند و با خوشحالی و به نحو مطلوبی آهو را کباب کرده و خوردند. تقی تقاضای پرداخت کرد ولی سربازان او را کتک زده و از شهر بیرون انداختند. روز بعد تقی به شهر بازگشت تا از نگهبانان پیش خدامراد شکایت کند. حاکم نه تنها به شکایت های او توجه نکرد بلکه او را به سربازان داده تا دوباره او را کتک زده و از شهر بیرون کنند.

در چند روز آینده تقی که از بی عدالتی حاکم خشمگین و خسته بود توانست با کمک حدود 300 نفر از راهزنان و افراد دهکده به اهالی کرمان که از فشارهای حاکم در عذاب بودند، خبر آماده شدن به جنگ با حاکم را بدهد. او با رشید خان مالک بزرگ کرمان همدست شد تا منابع مورد نیاز را فراهم کند.

در 25 مارس 1761 میلادی مصادف با 25 اسفند 1139 او و همراهانش از دیوار های شهر کرمان بالا رفته و به شهر حمله کردند. خدامراد که در میان شلوغی ها بر اسب سوار بوده و

می جنگید با تیری از تفنگ تقی که به سینه اش اصابت کرده بود از اسب افتاده و کشته شد. تقی به علت شجاعتش و برنامه ریزی موفق برای این شورش به حکمرانی کرمان در آمد. او تا اواخر سال 1762 یا 1140 شمسی به مدت یک سال حکمران کرمان بود و در این مدت مالیات های را که از پولداران و زمین داران کرمان می گرفت به فقرا و محتاجین میداد. در سال 1762 میلادی به فرمان کریم خان زند از حکمرانی کرمان کناره گرفت و به شغل ذغال فروشی بازگشت. وی تا آخر عمر در دهکده کوچک خود با آرامش زندگی کرد و به فروختن ذغال و پرنده های شکار شده به اهالی کرمان ادامه داد.



میر مهنا و دزدان دریایی

امیر مهنا (میر مهنا) و امیر حسین فرزندان امیر ناصر از مشایخ بندر ریگ دزدان دریایی و بزهکار و قاتل بودند که برای مدتی در خارک و بندر ریگ به قدرت رسیدند. به گفته نصیری و کنانی (1394) در اواخر سال 1704 میلادی مصادف با 1114 شمسی این دو برادر مخصوصا میر مهنا مرتب به شهرها و روستاهای اطراف بندر ریگ دست اندازی میکرد. میر مهنا برای کنترل بندر ریگ پدر و مادر خود را به دلیل ناتوانی آنها در حکومت آنجا به قتل رساند و پس از قتل آنان قدرت را در بندر ریگ به دست گرفت. وی با دادن انعام و استفاده از زور موفق شد مردم ریگ را وادار به قبول حاکمیت خود کند. میر حسین که در آن زمان در بحرین بود بعد از شنیدن قتل والدین برای انتقام و کشتن میر مهنا بازگشت ولی در این زمان نیروهای کریم خان زند که برای آرام کردن خطه جنوب به آنجا حمله کرده بودند، هر دو برادر را توقیف و به مدت یکسال به شیراز بردند (پری 1398). ظاهرا این دو برادر تحت نصایح کریم خان

با هم آشتی کرده و به بندر ریگ برگشتند. اما طولی نکشید که میر مهنا برادرش و پانزده نفر دیگر از خانواده خود را به قتل رساند و کنترل تمام بندر ریگ را به دست گرفت. در طی چند سال آینده بدنای میر مهنا در سراسر خلیج فارس گسترده شد. در سال 1765 میلادی کریم خان لشکری برای گرفتن خراج از میر مهنا به بندر ریگ فرستاد ولی او با افراد و سوارانش با کشتی به جزیره کوچک خارگو (نزدیک جزیره خارک) فرار کرده و آنجا را مرکز مبارزه کردند. ارتش زند به دلیل نداشتن وسایل جنگی دریایی قابل اطمینان ناتوان در ساحل بندر باقی ماند. میر مهنا از این موقعیت استفاده کرده و به آزارکشتیان مسافربری و هلندی های مهاجر در جزیره خارک پرداخت و بالاخره در 1766 میلادی در جزیره خارک نیرو پیاده کرد. او رهبر مهاجرین هلندی و دیگر سرنشینان هلندی آنجا را دستگیر کرده و به بوشهر فرستاد تا منتظر بازگشت به هلند باشند. با این حرکت میر مهنا قدرت خود را در خلیج فارس مستحکم کرده و بزودی بحرین را تحت کنترل گرفت. در چند سال آینده میر مهنا به دست درازی ها خود به کشتی ها تجارتي و مسافری ادامه داد و متأسفانه ارتش زند قدرت مقابله با وی را نداشت. تا بالاخره سپاه ایران با کمک ناوگان انگلیس در سال 1768 میلادی موفق به محاصره کامل جزیره خارک و خارگو شدند. دشواری های جنگ و مشکلاتی که محاصره ارتش بوجود آورده بود حمایت های موجود از میر مهنا را کم کرده تا آنجا که او به زحمت توانست با کمک مشاورش سوار بر قایقی فرار کند. ارتش زند جزایر را گرفت و با دستور کریم خان اموال میر مهنا را مابین افراد او تقسیم کرد. میر مهنا که به بصره رسیده بود در زمانیکه پا به خشکی گذاشت توسط سربازان حاکم عثمانی بصره دستگیر شده و به قتل رسید.



بهسازی شیراز

در سالهای دهه 1760 میلادی که در کرمان محمد زغال فروش در حال دزدیدن از ثروتمندان و بخشش به بی بضاعتان بود و میر مهنا در کمین دشمنان و ارتش ایران در بندر ریگ مقیم بود، کریم خان و دولت او به بهسازی شیراز مشغول بودند.

جان پری (1398) این پروژه نوسازی شیراز را اولین پروژه بزرگ شهرسازی بعد از بازسازی اصفهان توسط شاه عباس صفوی که در اصل الهام بخش ملاحظات سیاسی و نظامی میباشد میداند. مانند پروژه اصفهان، ساختمان های رسمی در یک میدان مرکزی قرار گرفتند که شامل: مسجد شاه، سالن اجتماعات، دیوان خانه یا دفاتر حکومتی، ارگ، بازار، حمام، کاروانسرا، باغ های زیبا و نقاره خانه که امروز وجود ندارد میشود. دیوار ها و برج ها با آجرهای پخته به شکل هندسی که از نقش قالی های قبیله ای محلی برگرفته شده نما کاری گشته است.

این پروژه عظیم احتیاج به نیروی انسانی زیادی داشته و حقوق این نیروی کاری از خزانه سلطنتی پرداخت میشد. جان پری ادعا میکند که بازار سرپوشیده که از بجسته ترین ساختمان های شیراز هست به عنوان یک اثر معماری و یک نهاد مالی بسیار مهم میباشد. تاجران و خرده فروشان از جمله برادرزن کریم خان که خود صاحب حجره ای در بازار بود مبلغی ناچیز برای اجاره حجره ها و انبار ها میدادند. قیمت های کالاها ثابت بوده و در معرض دید مشتریان بود و با گران فروشی و کم فروشی با شدت رفتار میشد. بر طبق گفته شاهدی گوش های یک قصاب برای فروش گوشت فاسد برای چند ساعت به دیوار حجره میخکوب شده بود.

یکی از چندین مشکلاتی که دولت کریم خان با آن مبارزه میکرد معضل فرار نقره از کشور بود. به علت وجود تراز منفی تجارت با کشورهای همسایه نقره به عنوان پول نقد برای پرداخت

واردات پرداخت میشود. بنابراین بر طبق قرارداد تجاری ژوئیه سال 1763 که در شیراز امضا شد و شروع عملیات کمپانی هند شرقی در بوشهر را قانونی میکرد نسبت مناسبی از کالاها به صورت غیر نقدی معامله میشود. جان پری نقل قول زیر را از کریم خان زند آورده: "نباید کل مقدار فروش شان را به صورت پول نقد از ایران خارج کنند، چرا که این عمل باعث فقر کشور پادشاهی خواهد شد و در نهایت به طور کل به تجارت آسیب خواهد آمد."



دریای نور و جواهرات لطفعلی خان و آقای جونز

نادر شاه در 1739 میلادی مصادف با 1118 شمسی بعد از فتح دهلی و هندوستان با الماس های دریای نور و تاج ماه به ایران بازگشت. جان پری در کتاب "کریم خان زند" یادآوری میکند که این جواهرات بعد از مرگ وی در اختیار نوه اش شاهرخ میرزا قرار گرفت. او در یکی از سفرهایش به شیراز و دیدار با کریم خان در سالهای 1767 تا 1775 الماس ها را به عنوان هدیه در اختیار کریم خان زند گذاشت. این جواهرات در شیراز باقی ماند تا بدست لطفعلی خان نوه برادر کریم خان و آخرین پادشاه زند رسید.

آقای جونز کارمند کمپانی هند شرقی و مقیم بصره که بعد ها کاردار انگلستان در دربار فتحعلی شاه قاجار شد برای مدت کوتاهی دوستی نزدیکی با لطفعلی خان زند داشت. لطفعلی خان که در نبرد های مختلف علیه قاجار ها مرتب به شکست برخورد کرده بود از طریق میرزا حسین وزیر به آقای جونز معرفی شده بود و با او رفاقت نزدیکی برقرار کرد.

به گفته جان پری سرهارفورد جونیر جونز از ملاقات های خویش و تصمیمات لطفعلی خان برای فروش الماس های گرانبهای ایران در خاطرات خود حرف میزند.

او بر طبق نوشتار خاطره های خود در سال 1791 با دعوت میرزا حسین فراهانی وزیر لطفعلی خان از بصره به شیراز رفته و در باغ شاه میهمان او بود. آقای جونز موفق به دیدار لطفعلی خان در باغ شاهی شیراز از طریق وزیر او میرزا حسین شد. در این دیدار بعد از گفتگو های مختلف صحبت به مورد های دیگر رسید. به گفته او: "... شاه گفت شما خریدار و من فروشنده. شنیده ام که شما آینده نگر و بصیر بوده اید؛ در نتیجه من دستور احضار شما را به اینجا داده ام تا در مورد معامله ای با اهمیت با شما صحبت کنم. شاه سپس شنلش را به کناری انداخت، بر روی هر دستش

بازوبندی بسته بوده به جز آن دو جواهرات که از پدرش به ارث رسیده بود شامل یک سری دیگر از جواهرات ارزشمند بود."

به گفته پری شاه میخواست این جواهرات را برای تشکیل یک لشکر برای نبرد با قاجاریان به فروش برساند ولی در این ملاقات این جواهرات که بیش از یک میلیون لیره استرلینگ آن زمان ارزش داشت به فروش نرفت.

نوشته های آقای جونز شامل موضوعات دیگری هم میشود. بطور مثال ملاقات وی با پسر لطف علی خان درباغ شاهی و گفتگوی که با هم داشتند. او سرنوشت این پسر را چنین بیان میکند:

"...من هرگز پسر بچه ای مودب تر، خوش سیما تر، و با هوش تر از او ندیدم. عجیب است که بگویم دفعه بعد که ما یکدیگر را دیدیم در آنر بایجان بود؛ او یک خواجه تکیده و برده بود. و من کاردار معتبر کشورم، نزد جانشین شخص نابود کننده تخت سلطنت و خانه پدرش بودم."

بار بعد که آقای جونز و لطفعلی خان همدیگر را ملاقات کردند در سواحل خلیج فارس بود. آقای جونز در حال ترک ایران به طرف هندوستان بود و در خاطراتش می نویسد: "شاه در خیمه ای بر روی روکش اسبی نشسته بود، خیمه خیلی معمولی و کوچک بود. زین اسبش و نوعی چمدان در کنار دیرک خیمه گذاشته شده بود تا به آن تکیه کند..... دستش را بطرف من دراز کرد؛ دستی که قرار بود آنرا ببوسم. در کمال تعجب دست مرا محکم گرفت و آن را تکان داد و گفت: به من گفته اند در کشور شما رسم است که دوستان به این طریق با یکدیگر سلام و علیک می کنند."

جونز با اصرار از شاه خواست که بوشهر را مستحکم کرده و با فروش جواهراتش ارتشی تشکیل بدهد و از دولت بریتانیا کمک بخواهد. بعد از خوردن غذا برای آخرین بار جونز از لطفعلی شاه جدا شد. به نقل از جان پری لطفعلی شاه به نصیحت جونز عمل نکرد و بعدها با تاسف گفت که مثل پدرش جعفر خان عادت بدی داشت که نصیحت مفید را نادیده میگرفت.



ده الماس گران قیمت دنیا

ماجرای گنج‌کننده یک خنثی‌سازی

عقیم شدن آقا محمد خان قاجار موضوع بسیار داغ بحث تاریخ‌شناسان ایرانی و اروپایی می‌باشد. چه کسی مسئول بوده و در چند سالگی محمد خان قاجار پسر محمد حسن بدست جلاد افتاد داستانی‌های متفاوت دارد و هنوز دست اندرکاران تاریخ مهر تائید به هیچ‌یک از آنها نزده‌اند.

در ویکی‌پدا فارسی نقل شده است که "با قتل نادرشاه در 1747 میلادی مصادف با 1160 هجری، عادل‌شاه استرآباد را تسخیر کرد و محمد حسن خان قاجار را شکست داد. محمد حسن خان دوباره تلاش کرد اما این بار عادل‌شاه پسر او که محمد نام داشت و شش ساله بود دستگیر کرد و بنا داشت او را بکشد، اما به اخته‌کردنش بسنده کرد؛ به همین دلیل است که محمد را "آغا" خوانده‌اند.

تارنمای انتخاب ادعا می‌کند که "در کتاب‌های تاریخ‌نویسته شده است: آغا محمد خان در سن یازده سالگی به دلیل اینکه چهره جذابی داشت توسط خواجه‌گان حرم‌سرای عادل‌شاه - حاکم مشهد - در حال معاشقه با یکی از همسران وی دیده شد و به دستور عادل‌شاه که از بستگان محمود افغان بود - به روایتی پسر عموی محمود افغان بود - اخته گردید."

در بلاگ اسکای، پیمان تاریخ این روایت را به گفته امینه پاکروان می‌نویسد: "در سن 8 سالگی در یکی از درگیری‌های پدرش با عادل‌شاه به اسارت آن‌ها در می‌آید و این جریان را آقامحمدخان در خاطره‌های شخصی‌اش یاد می‌کند. کودکانی که به بارگاه عادل‌شاه رفت و آمد داشتند درس می‌خواندند و یک لَه‌باشی نیز داشتند و او اغلب از کنارشان می‌گذشت و تأدیبشان می‌کرد. روزی بچه‌ی ترکمن لاغر و بی‌خبر سر می‌رسد. بچه‌ها پراکنده می‌شوند. لَه‌باشی در اتاق بچه‌ها جز زشتی که حالت مردانه به خود گرفته بود و چیزی را در دست‌ها می‌فشرد کسی را نمی‌یابد. از او می‌پرسد: دیگران کجا هستند؟ فرار کردند و می‌ترسیدند تو چه طور؟ پس تو نمی‌ترسی؟ بچه جواب می‌دهد پادشاهان نباید بترسند. مگر تو که هستی؟ پسر محمدحسن خان رئیس ایل قاجار. لَه‌باشی به شنیدن این سخن پریشان می‌شود. بچه‌ی ترکمن را وادار می‌کند که آن چه را در دست پنهان کرده نشان دهد. این قاپی بوده که مهره‌ی شاه خوانده می‌شد. ماجرای این کودک توسط لَه

باشی جهت هُشیار نشان دادن خود به گوش عادل شاه رسید و او نیز برای آسودگی خاطر خود و اخلافش بهتر آن دید پسری را که زیاده از دعوی‌های خاندان خویش است اخته کند و بعد از مرگ عادل‌شاه او را به پدرش باز پس داده بودند."

در تارنمای دانستنیها آورده شده که : تیلور تامسون معتقد است؛ دختر شیخ علي خان زند به علت ارتباط نامشروع با آغا محمدخان که کمتر از ۲۰ سال سن داشته است موجب بدنامی خود و خانواده‌اش می‌شود و هنگامی که محمدحسن خان قاجار در «قرق اشرف» با شیخ علي خان زند می‌جنگید، آغا محمدخان پسر ارشد وی نیز به همراه مادرش جیران، در جبهه حضور داشته. محمدحسن خان گریخت و سبزه‌علي بيك وی را دنبال کرد تا این‌که وی را به قتل رساند؛ ولی آغا محمدخان و جیران به اسارت درآمدند. شیخ علي خان زند خواست آغا محمدخان را همچو پدرش به قتل برساند ولی جیران مادرش زبان به التماس گشود و خواست که فرزندش را به قتل نرساند. شیخ علي خان زند مجازات خفیف‌تری برای تجاوز به دخترش قائل شد و به دژخیم دستور داد او را عقیم نماید.

این ماجرای عقیم کردن آغا محمد خان هنوز مورد بحث می‌باشد و معلوم نیست که او در چه سنی و به چه طریقی اخته شد. از نظر روانی عقیم شدن او می‌تواند دلیلی مهمی برای سخت‌دلی و وحشیگری وی باشد که تأثیرات عمده‌ای در جریان حکومت و سیاست ایران برای سالها در بر داشت.

منابع

نقیسی، سعید. 1397. بابک خرمدین

پری، جان ر. 1398. کریم خان زند. ترجمه مریم رضایی.

تاریخ ماندگار ما. زندگینامه بابک خرمدین. مشاهیر تاریخ ما. Mandegar.tarikhema.org

بهرام چوبین. 1397. تارنمای خبری زردشتیان. تارنمای ویکی پدیا. Amordadnews.com

ابومسلم خراسانی. تارنمای ویکی پدیا

دانشنامه بریتانیکا. ابو مسلم. جی اچ یوسفی

بردیا. 1396. پوراندهخت نخستین پادشاه زن. تارنمای تاریخ پارسی Parshistory.com

تارنمای دانشنامه رشد جدید. شبکه ملی مدارس ایران. یعقوب لیث صفاری. 1385
daneshname.Roshd.ir

زیاری . مرداویدج .تارنمای اطلاعاتی لینکدین. Linkedin.com

عموزین الدینی. مجید. 1394. تارنمای ایشیق. ادبیات و تاریخ آذربایجان. Ishiq.net

تارنمای دیکشنری آبادیس. دانشنامه اسلامی. Abadis.ir

رضائیان ،علی1388. تاریخ اسلام و ایران. کردهای فارس و زمینه شکل گیری سلسله ملوک
شبانکاره.

ملوک شبانکاره. دودمانی ایرانی تبار Fa.m.wikipedia.org

تارنمای پارسیان دژ. خسرو پرویزساسانی- از محاکمه تا اعدام. parsiandej.ir

تاریخ پارسی. آذر میدخت و فرخ زاد. parshistory.com

نصیری، محمد رضا. ؛ کنانی، فرحناز. (1394). جدال میر مهنا با کریم خان و کمپانی های
خارجی و سیاست دوگانه انگلیس در سرکوبی وی. پژوهشنامه تاریخ های محلی ایران. سال
چهارم. شماره اول.

ویکی پدیا. شاهنشاهی هخامنشی. تارنمای اطلاعاتی ویکی پدیا
نگاهی به زندگی هخامنشیان؛ مردمان فراموش شده hamid-red-blogfa.com

Wikipedia.org/دودمان سلجوق

کاوه آهنگر. تارنمای تمدن ما. رستم: افسانه یا واقعیت. Tamadonema.ir 1393

تارنمای فرهنگ امروز. 1396. زنان و زندگی در دوره با شکوه حکومت پارت ها
Farhangemrooz.com

فیروزمندی، بهمن. خان مرادی، مژگان. (1393). در آمدی بر شناخت زنان ایران در عصر
اشکانی. مجله زن در فرهنگ و هنر. دوره 6. شماره 2.

آقا محمد خان قاجار: تولد و کودکی Fa.wikipedia.org

روایت اخته شدن آقا محمد خان Payametarikh.blogspot.com

کسی که آقا محمد خان را عقیم کرد. Entekhab.ir. 1390

ماجرای اخته آغا محمد خان قاجار/ http://scinote.ir

تاریخ ایران. (1390) بلاگ اسکای. https://taarikhiran.blogspot.com/

خاستگاه و اصل و نسب و شجره خاندان صفوی http://daneshnameh.roshd.ir

تاریخ اجتماعی اشکانیان. Fa.wikipedia.org

تارنمای ایرانیکا. ابن بزاز. https://iranicaonline.org/articles/ebn-bazzaz

Warhistoryonline.com. تارنمای تاریخ جنگ
the remarkable history of the original assassins

زینالی خامنه، کشاورزی نیا. (1395). بررسی نحوه مدیریت و رهبری فرقه اسماعیلیه توسط
حسن صباح. دومین کنفرانس بین المللی رویکردهای نوین در علوم انسانی. تهران. ایران.

حسن صباح. Fa.m.wikipedia.org

حشاشین. Fa.m.wikipedia.org